

نسخه

دوفصلنامه علمی ترویجی فلسفه اسلامی
سال چهارم / شماره دوم / پیاپی ۷ / پاییز - زمستان ۱۳۹۷

معرفت نفس در آثار علامه حسن زاده^۱

حسین شریفی^۲

چکیده

آنچه در این مقاله مورد توجه خوانندگان قرار می‌گیرد روزنه کوچکی به معرفت نفس انسانی است، معرفتی که به جرأت می‌توان گفت ریشه معارف عقلی و نقلی است. در این مقاله بعد از اشاره به تعریف نفس به مراحل تکامل نفس ناطقه پرداخته شده، سپس تجرد همه مراتب خصوصاً تجرد عقلی و فوق عقلی نفس تبیین شده است. از جمله ویژگیهای برجسته این مقاله اشاره به اتحاد نفس و بدن می‌باشد که در مواضع متعددی از آثار علامه حسن زاده به آن اشاره شده است. در نهایت بدن از مراتب نازله نفس معرف می‌شود. در منظر ایشان انسان متعلق به یک نشأ از وجود نیست بلکه موجودی طبیعی، مثالی، عقلی، الهی و دارای مقام تجرد و فوق تجرد است و وحدت انسان وحدت عددی نیست بلکه وحدت حقه ظلیه است که حد یقف برای او نیست.

کلیدواژگان

نفس، مراتب تجرد، تجرد عقلی، اتحاد نفس و بدن، تجرد فوق عقلی

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۷/۱۰.

۲. سطح سه فلسفه اسلامی (sharifi1357@mihanmail.ir).

خدای سبحان را سپاس گذاریم که از بین روزیهای گوناگون، روزی علم را به ما عنایت فرمود، و از بین همه مخلوقات انسان را با «فتبارک الله احسن الخالقین» معرفی کرد، بهترین و بالاترین سلام و صلوات عالمیان را هدیه می‌کنیم به اشرف مخلوقات و اول ما خلق که ما را به خودشناسی و خداشناسی آشنا کرد، و فرمود: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۱.

معرفت نفس انسانی بالاترین معارف است که موجب می‌شود انسان با تمام عوالم اعم از حس و خیال و عقل آشنا شود و با سیر در عالم درونی خویش، ارجاع کثرات به وحدت و انتشار کثرت از وحدت را مشاهده کند. مبحث نفس و معرفت آن از قدیم الایام مورد توجه حکما و عرفا بوده است، لکن حکمای سابق، آن را در طبیعیات مطرح می‌کردند، اما صدر المتالهین آنرا در بحث الهیات وارد نمود.

از متاخرین، علامه حسن زاده تنها شخصیتی است که در بحث نفس بیش از دیگران کار کرده و به تفصیل به تبیین مباحث آن پرداخته، امید است در کنار این سفره گسترده هرکس به اندازه وسعش توشه بردارد تا این ذخایر علمی در طریق سیر عملی روشنی راه باشد. اما نا گفته نماند:

بسا فرق است دیدن تا شنیدن / شنیدن کی بود مانند دیدن

تذکر این نکته ضروری است که در این اثر سعی شده است که بیشتر از عبارات خود استاد استفاده شود و مولف با چینش عبارات ایشان از کتب مختلف، مطلب مورد نظر را القاء نموده است.

دسته‌بندی موجودات مشهود

ابتدا با دسته بندی موجودات عالم مشهود آشنا می‌شویم و آنها را از احس به اشرف ذکر می‌کنیم: ۱. یک قسم از مشهودات خود را می‌بینیم که به ظاهر هیچ حس و حرکتی ندارند و دارای رشد و نمو نیستند. مثل جمادات؛ ۲. یک قسم دیگر را می‌بینیم که تا حدی حس و حرکت دارند و رشد و نمو می‌کنند. مانند نباتات؛ ۳. موجوداتی را می‌بینیم که دارای حرکات گوناگون هستند و حس آنها به مراتب شدیدتر و قویتر از حس نباتات است و حرکتشان با اراده صورت می‌گیرد. مانند حیوانات؛ ۴. و قسم دیگری را می‌بینیم که تمام آثار وجودی حیوان را دارا است و علاوه بر آن، افعالی از او صادر می‌شود که از هیچ حیوانی ساخته نیست. و می‌بینیم که همه حیوانات و نباتات و جمادات مسخر اویند و این موجود عجیب انسان است.^۲

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲.

۲. برگرفته از کتاب معرفت نفس، ص ۲ و ۳.

شناخت «من»

اکنون باید ببینیم آنکه این دسته بندی را انجام می دهد و این سنجش و تمیز بین موجودات را نتیجه می گیرد کیست؟ بالوجدان می دانیم که این ممیز و حاکم هر یک از ما است. یعنی هر یک از ما دارای این چیز تمیز دهنده است. حال می پرسیم ذات آن چیز و گوهر و سرشت آن چیست؟ بیرون از ما است یا در ما، اگر بیرون است چگونه با ما ارتباط دارد؟ و آنگاه ما کیستیم که او در بیرون ما است؟ آیا مادی است یا مجرد؟

اینک قبل از پرداختن به این سوالات، آنچه بی دغدغه به آن اعتراف داریم این است که بالاخره هر یک از ما دارای چیزی است که با آن تمیز می دهد و مقایسه می کند و حکم می نماید و نتیجه می گیرد. آن چیز را باید به نامی بخوانیم تا در صحبت های بعدی برای اشاره به آن از این نام استفاده کنیم. فعلا در نامگذاری اختلاف نداریم خواه قوه ممیزه اش خوانی، خواه قوه عاقله اش نامی، خواه نفس ناطقه اش دانی و خواه به روح یا عقل یا جان یا (من) یا (انا) یا به دیگر نامها به آن اشاره کنی.^۱

آنچه در این مقام اهمیت دارد اینست که ببینیم این قوه ممیزه چیست و چه مرتبه وجودی دارد و تا چه مراتبی می تواند پیش برود و چه امتیازی از بدن و سایر نفوس حیوانی و احیاناً نباتی دارد. اگر حوصله اقتضا کرد ممکن است به نحوه اتحاد نفس و بدن در آثار حضرت علامه اشاره کنیم.

تعریف نفس

حکما در تعریف نفس آورده اند: «النفس کمال اول لجسم طبیعی آلی ذی حیاة بالقوه»^۲ نفس، نخستین کمال است برای جسم طبیعی اندام دار که دارای حیات بالقوه است. علامه حسن زاده در کتاب معرفت نفس در توضیح اجزاء این تعریف می فرماید: مقصود از «کمال جسم طبیعی» این است که وقتی نفس به جسم تعلق گرفت جسم به نهایت کمال خود می رسد. و معنی «آلی» این است که جسم را آلات و قوایی است که محل آنها است چون دماغ و قلب و چشم و گوش، در مقابل چوب و آهن که جسم است ولی آنها را آلات نیست. هر جسم طبیعی که آلی است زنده است و اگر جسم طبیعی آلات مختلف برای وظائف و کارهای گوناگون نداشته باشد نفس ندارد.^۳ و مراد از «ذی حیاة بالقوه» این نیست که بالفعل حیات ندارد؛ بلکه مراد اینست که لازم نیست همه علائم حیات بالفعل در او باشد، بلکه گاه بالقوه باشد گاه بالفعل و آن افعال عبارت است

۱. بر گرفته از کتاب معرفت نفس، ص ۴ و ۵.

۲. شرح اشارات و تنبیها، با تحقیق علامه حسن زاده، ج ۱، ص ۳۷۲.

۳. علامه حسن زاده، دروس معرفت نفس، ص ۳۸۶.

از نطق و ادراک و حرکت ارادی و تغذیه و تنمیه و تولید مثل و غیر آنها.^۱ البته این تعریف که از ارسطو به یادگار مانده در واقع تعریف نفوس ارضیه، اعم از نفوس نباتی و حیوانی و انسانی است (چنانکه در کتب مربوطه مثل نمط سوم از اشارات و التنبیها آمده است) و الا در بحث تجرد فوق عقلی افس انسانی خواهید دانست که نفس قابل تحدید به ماهیت نیست. و علامه طباطبایی در *بداية الحکمة* در تعریف نفس می‌فرماید: نفس جوهری است که ذاتا مجرد از ماده ولی در مقام فعل به ماده تعلق دارد.^۲ علامه حسن زاده در توضیح این تعریف چنین می‌فرماید: البته اینکه در تعریف نفس آورده‌اند به حسب ذات مفارق از ماده ولی به حسب فعل متعلق به ماده است. مراد مطلق افعالش نیست چون نفس پس از تکامل جوهرش، در بسیاری از افعالش بی نیاز از ماده است، بلکه مطلقا، چه بعد از تکامل و چه قبل از آن، در علم و آگاهی به ذاتش مفارق از ماده و بی نیاز از آن است.^۳

ادله تجرد نفس

ادله تجرد نفس به صورت تفصیلی در علم النفس مطرح می‌شود و چون بحث ما در معرفت نفس است^۴ بدان جهت از اطناب اعراض کرده و در این مقاله به قدر ضرورت بسنده می‌کنیم. علامه حسن زاده در کتاب دروس معرفت نفس درس صد و یکم در اثبات مجرد بودن نفس و اینکه نفس انسانی حدوثا جسمانی و بقائا روحانی است می‌فرماید: *طفره*^۵ - مطلقا چه در حسیات و چه در عقلیات - باطل است و نفس انسانی حدوثا جسمانی است و بقائا روحانی. یعنی در ماده منی قوه‌ای منطبع است که متدرجا اشتداد وجودی می‌یابد و موجودی می‌گردد که امتداد وجودی او از زمین ماده و جسمانیت تا آسمان روح و عقلیات را شامل می‌شود، که هم نفس است که مدبّر بدن و متصرف آن است و هم عقل است که کار مفارق را می‌کند؛ و با برهان ثابت شده که این نیروی متکون در ماده به حسب ارتقا و اعتلای وجودش به جایی می‌رسد که می‌توان در عین حال که تعلق و تصرف به بدن دارد تصرف در ماده کاینات کند و جهان به منزلت بدن او گردد که تکوینیات مثل اعضا و جوارح او در تحت اطاعت او، مسخر فرمانش باشند.^۶

۱. علامه حسن زاده، دروس معرفت نفس، ص ۳۹۰.

۲. محمدحسین طباطبایی، *بداية الحکمة (تعلیقه سبزواری)*، ص ۸۹.

۳. علامه حسن زاده، دروس معرفت نفس، ص ۳۹۲.

۴. علم النفس تنها از راه علم حصولی به شناخت نفس می‌پردازد، اما معرفت نفس بیشتر به علوم شهودی و حضوری مبتنی است.

۵. *طفره* یعنی انتقال جسم از مکانی به مکانی یا از صورتی به صورت دیگر دفعتا و بدون طی مسافت.

۶. علامه حسن زاده، دروس معرفت نفس، ص ۴۰۴.



و از جمله ادله‌ای که برای تجرد نفس آورده‌اند اینست که علم مجرد است (همچنان که در محل خود ثابت شده) پس مُدْرِكِ صور علمی و به تعبیری وعاء [ظرف] علم هم باید مجرد باشد. شاهد بر این مطلب اینست که امیر المومنین علی علیه السلام فرموده‌اند: «كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ»^۱. روشن است که ظرف علوم اگر مادی بود با قرار گرفتن علوم در آن، فضایی از آن را اشغال می‌کرد و مضیق می‌شد نه اینکه وسعت پیدا کند. پس نفس که مدْرِكِ صور است مجرد است.

دلیل دیگر بر تجرد نفس اینست که نفس در خواب و شبه آن از بدن طبیعی بی نیاز می‌شود چون نفس در عالم خواب، بدن مثالی را به کار می‌گیرد و آن را تحریک می‌کند و به آن فاعل و منفعل می‌شود.^۲ و در عالم رؤیا به کشف و ادراک مطالب و معارف پوشیده‌ای پی می‌برد که در بیداری به آنها آگاهی نداشت. پس نفس غیر از بدن بوده و عاری از مقیدات زمان و مکان است.

مراحل تکامل نفس ناطقه

این نحو از تکامل که از حیث عقل نظری یا نحوه ادراک، به تقسیم نفس می‌پردازد در مرحله یازده از بدایه و نهاییه الحکمه تحت عنوان مراتب عقل ذکر شده و گاهی از آنها به درجات عقل نظری نام برده می‌شود، استاد حسن زاده در تبیین این مراحل می‌فرماید: نفس انسانی را از این جهت که قابل است همه صور را بپذیرد عقل هیولانی گویند که او را تشبیه به هیولای اولای ماده کرده‌اند؛ یعنی همچنانکه هیولی قابل پذیرفتن صور طبیعی از بسائط و مرکبات مطلقاً می‌باشد و با هریک از آنها ترکیب اتحادی در وجود پیدا می‌کند نه انضمامی، همچنین نفس انسانی قابل پذیرفتن صور علوم و معانی است مطلقاً و با هر یک از آنها اتحاد وجودی پیدا می‌کند و از پذیرفتن هیچ صورت علمیه ابا ندارد. خلاصه وزان نفس با صور علمیه وزان هیولی است با صور طبیعی، که آنچه در عالم کیانی است در عالم انسانی است. پس از عقل هیولانی عقل بالملکه است، که نفس در این مرحله با اولیات و بدیهیات آشنا می‌شود و این علوم اولیه (که آن را معقولات اولی نیز گویند) آلت اکتساب نظریات (که معقولات ثانیه و علوم مکتسبه اند) می‌باشد که به واسطه و اعداد آنها اینها را کسب می‌کند و بدانها قدرت اکتساب و ملکه انتقال به نشأه معقولات ثانیه پیدا می‌کند. یعنی برای ادراک معقولات ثانیه از معقولات اولی کمک گرفته می‌شود.

پس از عقل بالملکه عقل بالفعل است، و آن موقعی است که نفس، ملکه و اقتدار بر استحضار علوم نظری را تحصیل کرده است و به مدد استعدادی که در خویش تحصیل نموده هر وقت

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۲۰۵، ص ۵۰۵.

۲. علامه حسن زاده، دروس معرفت نفس، ص ۲۳۴.

بخواهد می‌تواند نظریات را به دست آورد. در این حال، نفس را تعبیر به عقل بالفعل می‌کنند که از قوت به فعل رسیده است.^۱

و چون خود معقولات ثانیه - که کمالات علمی و معارف نوری عقلی‌اند - در نزد گوهر نفس حضور بیابند، حضور این معقولات را عقل مستفاد گویند، از این جهت که آن حقایق علمی [مستقیماً] از مخرج نفوس از نقص به کمال - که او را به زبان فلاسفه و حکما عقل فعال^۲ و به زبان مذهبیهون روح القدس و جبرئیل می‌گویند و روح القدس شأنی از شئون عالم ماورای طبیعت است - استفاده شده است؛ ولی هر یک از عقل هیولانی و عقل بالملکه و عقل بالفعل قوه‌ای از قوای نفس است اما عقل مستفاد قوه نیست بلکه نفس حضور معقولات ثانیه بالفعل در نزد نفس است.^۳ در این قسم اخیر - همچنان که تبیین شد - نفس با مافیض صور ارتباط بلکه اتحاد پیدا می‌کند و هر نفسی به قدر استعدادی که دارد دریافت می‌کند. ملاصدرا در اتحاد نفوس با عقل فعال کلام جالبی دارند که عین آن را در ذیل می‌آوریم.

فتعین وجود نور علوی و جوهر قدسی الهی یتنور به النفوس وتصیر بالاتصال به عقلاً کاملاً بالفعل یعقل و ینال کل شیئی و یصل الی کل شیئی و قیاس ذلک النور العقلی فی انفسنا کقیاس النور الحسی فی ابصارنا، اذا اتصل بالبصر خرجه من حد کونه مبصراً بالفعل فیتحده به، وان العقل بالفعل کل الموجودات.^۴

ایشان بعد از ذکر مراتب نفس می‌فرماید؛ مقصود این است که نفس ناطقه انسانی را مقام فوق مجرد است و نفس از عقل هیولانی ارتقا می‌یابد عقل بالفعل می‌شود بلکه با عقل فعال ارتباط بلکه اتصال بلکه اتحاد فوق اتحاد می‌یابد. این تعبیرات را عمق بسیار است. امید است که تشنگان معارف حقه بتوانند آنها را در خود بیابند.

غرض این که شأن نفس انسانی این است که از عقل هیولانی به عقل بالفعل رسد و عقل مستفاد گردد و با عقل فعال پیوندد؛ و در اینکه نفس این شأنیت را دارد تردیدی نیست و هر عاقلی بدان تصدیق دارد و می‌بیند که خود هر چه از قوه به فعل می‌رسد قدرت و سلطان وی بیشتر می‌شود و نور بینش وی فزونی می‌یابد و از تاریکی نادانی رهایی می‌یابد، و هر چه

۱. علامه حسن‌زاده، دروس معرفت نفس، ص ۴۰۹.

۲. حکمای مشاء به عقول ده گانه قائل هستند و معتقدند که این عقول کثرت طولی دارند و از صادر اول که آنرا عقل اول می‌دانند شروع می‌شود تا اینکه به عقل دهم منتهی می‌شود که آخرین عقول و نزدیکترین آنها به عالم ماده است و نفوس ناطقه و ادراکات آن و همچنین موجودات غیر ناطقه این عالم به افاضه اوست و آنرا عقل فعال می‌نامند. ر ک: *نهایة الحکمة، با تعلیقه استاد فیاضی، ج ۴، ص ۹۷۶*. البته حصر عقول در ده تا در نزد متأخرین پذیرفته نیست.

۳. علامه حسن‌زاده، دروس معرفت نفس، ص ۴۱۰.

۴. صدرالمتألهین، *مفاتیح الغیب*، ۵۸۰.



داناتر می‌شود استعداد و آمادگی وی برای معارف بالا قویتر می‌گردد و گنجایش وی برای گرد آوردن حقایق دیگر بیشتر می‌شود، از این معنی پی می‌بریم که گوهر نفس ناطقه از نشأه دیگر و ماورای عالم طبیعت و ماده است. و نیز پی می‌بریم که مخرج او از قوه به فعل، که مفید و علت اوست، وجودش اتم از وجود اوست، چون علت اوست، و علاوه بر این که وجودش اتم از اوست مفارق است یعنی عقل بالفعل است، برای اینکه تأثیر صورت جسمانیه بدون وضع و محاذات صورت نمی‌گیرد و سبب وجود مفارق دیگر یعنی نفوس انسانیه نمی‌گردد.^۱

مراتب نفس

اولین صورتی که بر ماده منی تعلق می‌گیرد صورت طبیعی است که مقوم آن و حافظ مزاج اوست. این صورت طبیعی مانند صورت معدنی است که عامل حفظ جسم معدنی است. صورت وارده در این قسم را نفس نمی‌گویند، سپس رو به تکامل می‌نهد و همچون نباتی رشد نباتی می‌نماید که لا جرم دارای نفس نباتی خواهد بود و به تدریج نفس حیوانی که مبدأ حس و حرکت است به او تعلق می‌گیرد و پس از آن به نفس ناطقه انسانی که مبدأ افعال انسانی (چون تعقل و تفکر است) می‌رسد. لذا فرموده‌اند که در انسان نفوس نباتی و حیوانی و انسانی است. و هر شخص انسان دارای این سه نفس است.

در این قسمت استاد به اقسام ارواحی که یک انسان می‌تواند دارا باشد اشاره می‌کند. و می‌فرماید: چه بسیار که از نفس تعبیر به روح شده و فرموده‌اند که انسان دارای سه روح است بلکه از قلم اعلای بزرگان دانش و پیشوایان کاروان پیش صادر شده است که در برخی از انسانها چهار روح است و در برخی دیگر پنج روح است. اما مراد این نیست که ارواح، هر یک به طور مستقل و جداگانه در انسان قرار دارند، زیرا بالوجدان می‌یابیم هر فرد انسان را یک شخص و یک هویت است و هیچ کس دو کس نیست و همه آثار وجودی هر کسی در همه مراحل و منازل بلکه در همه عوالم به یک شخص اسناد داده می‌شود؛ بلکه مراد این است که صورت طبیعی نطفه واجد نیرویی است که آن نیرو از نباتی به حیوانی و از حیوانی به انسانی ارتقا می‌یابد و محال است که مثلاً تا واجد کمال نباتی نشده نفس حیوانی بیابد و یا تا دارای نفس حیوانی نشده به سر منزل نفس انسانی برسد و در این منزل هم تا مراحل ابتدای را طی نکرده به مقامات عالی قدم گذارد. باز به این معنی نفس انسانی که متصرف بدن است، در عین حال که صورت طبیعی را، که به منزلت صورت معدنیه است داراست صورت حیوانی را هم داراست و صورت انسانی را هم داراست و این یک روح [در واقع] سه روح یا چهار روح یا پنج روح است. آنکه دارای پنج روح است انسان عجیبی است.^۲

۱. علامه حسن‌زاده، دروس معرفت نفس، ص ۴۱۳.

۲. همان، ص ۴۰۵.

مراتب تجرد نفس

ایشان در کتاب عیون مسائل النفس درباره مراتب تجرد نفس می‌فرماید؛ اما تجرد نفس مراتبی دارد. نخست باید دانست که از دیدگاه بسیاری از حکمای اسلامی نفس حیوان نیز مجرد است، اما تجرد نفس حیوانی تام نیست. حیوان از قوه خیال برخوردار است و ذات خود را به صورت جزئی درک می‌کند. تخیل، امر مادی نیست بلکه متعلق به عالمی است بین عالم ماده و عالم مفارقات و از همین جهت تجردش ناقص است پس چون نفس حیوانی از تخیل برخوردار است مجرد است، اما چون ادراک کلی ندارد و فاقد نفس ناطقه است تجردش تام نیست.^۱ نفس انسان نیز به جهت واجد بودن قوه خیال دارای تجرد خیالی و برزخی است، اما مراتب برتر تجرد را نیز دارد. نفس انسان ادراک کلیات می‌کند و از این رو تجرد تام عقلی دارد. از نظر استاد حسن زاده برترین دلیل بر تجرد تام عقلی نفس انسانی این است که نفس انسانی وعاء علم است. - و قبلاً گذشت که هر ظرفی با قرار گرفتن مظهر در آن به همان مقدار پر می‌شود مگر ظرف علم که نه تنها مضیق نمی‌شود بلکه توسعه پیدا می‌کند - فرا تر از این، نفس انسانی دارای تجرد اتم فوق عقلی است.^۲

معنای تجرد فوق عقلی

معنای تجرد فوق عقلی این است که برای کمال نفس انسانی حد یقفی وجود ندارد و نقطه پایانی برای سیر کمال نفس انسان نمی‌توان تصور کرد. از این رو که انسان کامل ظل حق است احکام وجود و وحدت بر او غالب است و وحدتش نه وحدت عددی بلکه وحدت حقه ظلیه است.^۳ وحدت دارای اقسامی است که تفصیل آنرا در مرحله هشتم بدایة الحکمة می‌توانید ملاحظه کنید. البته در آنجا اسمی از وحدت ظلیه برده نشده، لکن وحدت ظلیه از اقسام وحدت حقه حقیقیه است، وحدت حقه حقیقیه عبارت است از وحدتی که عین ذات واحد است بگونه‌ای که تثنیه و تکرار در آنجا راه ندارد ولی وحدت حقه ظلیه عبارت است از وحدت موجوداتی که فوق عالم ماده و اجسامند و اساساً در آنجا عدد راه ندارد، مثل عقول و موجودات ملکوت اعلا که وحدتی برتر از وحدت عددی دارند. و مثل نفس که «ظل الله» است و وحدت حقه ظلیه دارد، نه عددیه.^۴

۱. علامه حسن‌زاده‌آملی، عیون مسائل النفس، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۱۱. وحدت عددی در مقابل کثرت عددی، جزو اعداد نیست ولی عدد ساز است همه کثرات و انواع اعداد بالقوه در ذات وحدانی وحدت عددی بالقوه موجودند، وحدت عددی مثل انسان واحد.

۴. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به مرآت الاکوان، ص ۶۱۲ و اسرار الحکم، ص ۴۱۴ و ۳۱۶.

حاصل اینکه نفس ناطقه انسانی در یک حد ثابت نیست و وجودش حد یقف ندارد و انسان به همین خصوصیت ذاتیش از سایر موجودات ممتاز است و به حسب ذاتش اجل است از این که اضافه تدبیری به بدن باشد یا کمال بدن باشد؛ چه اینکه در مقام ذات خود، که عقل و عاقل و معقول است، غنی از بدن و آلات آن است... و چون نفس ناطقه به حسب جوهر ذات خود مجرد است، پس چگونه مجرد، کمال جسم می‌تواند باشد و یا با ماده ترکیب حقیقی یابد و یا خود که بدون وضع است صورت نوعیه ماده‌ی وضع دار بشود. و معنی «فوق تجرد» این است که نفس علاوه بر این که مجرد از ماده است از ماهیت نیز مجرد است. بنابراین قابل تحدید به تعریف حدی نیست، بلکه فوق این تجرد هم هست، که در یک حد ثابت نیست و حد یقف ندارد چنانکه شیخ اشراق فرموده‌اند «نفس و ما فوق آن انیات محضه و وجودات صرفه‌اند» و ماهیت، جنس و فصل اشیا یعنی چیستی آنهاست، و حدود هر موجودی محدود است.^۱ شاید مراد شیخ اشراق و حضرت استاد از این فرمایش این باشد که در نفس و ما فوق آن احکام وجودی غلبه بر احکام ماهوی دارند و الا هر ممکنی زوج ترکیبی است از ماهیت و وجود.^۲ این حقیر گوید احتمال دارد گفته شود چون نفس هر آن در سیر اشتدادی است و حد یقف ندارد بدان جهت ماهیت معینی برای آن - که بتواند حدود آنرا مشخص کند - نمی‌توان در نظر گرفت.

بدینسان می‌توان گفت که نفس انسان دارای تجرد خیالی، عقلی و فوق عقلی است، چنانکه دارای ادراک خیالی، عقلی یا فوق عقلی یا کشفی است. پس انسان متعلق به یک نشأه از وجود نیست بلکه نشأه‌های چهارگانه دارد. به تعبیر حکما انسان موجودی طبیعی، مثالی، عقلی و الهی است. نشأه طبیعی او در خانه و بازار و بهرحال در عالم ماده است. به حسب وجود مثالی خود با ارواح و اشباح برزخی محشور است. و به اعتبار عالم عقلی خود با حقایق عقلی سر و کار دارد و به حسب اصل الهی خود در «مقعد صدق عند ملیک مقتدر» حضور دارد. سعادت انسان عبور از این مراحل و رسیدن به مقام تجرد و بی‌نیازی از بدن و نیل به فوق تجرد است.

لذا دانشمندان بزرگ فرموده‌اند انسان وحدت عددی ندارد بلکه وحدت حقه ظلیه دارد که حد یقف برای او نیست و این ظلّیت به لحاظ وحدت حقه حقیقیه است که حقیقت دار هستی است و این بود غرض ما در این که انسان را مقام فوق تجرد است و او را حد یقف نیست و وحدت عددی ندارد.^۳

۱. علامه حسن‌زاده، دروس معرفت نفس، درس صدم، ص ۳۹۵.

۲. ر.ک: تعلیقه استاد بر شرح منظومه، ج ۵، ص ۱۴۹؛ یا شرح العیون فی شرح العیون، ص ۴۰۳.

۳. علامه حسن‌زاده، دروس معرفت نفس، درس صد و چهارم، ص ۴۱۴.

بنابراین چون نفس انسان مجرد است محکوم به احکام عالم طبیعت نیست و با زوال و فساد بدن عنصری زایل و فاسد نمی‌شود. به عبارت دیگر، هر چند نفس انسان ازلی نیست اما چون حقیقتی بسیط و نوری است هلاک و نابودی در آن راه ندارد به بقاء فاعلش باقی و ابدی است.

راههای ادراک نفس

نفس چون مجرد است عالم است. علم نفس به خود حضوری است و علمش به اشیاء خارج از طریق صور علمی است، اما علم نفس به خود صور علمی بی واسطه و حضوری است. صور علمی از جهت حکایتشان از اشیاء خارجی حصولی و ذهنی‌اند. پس علم حصولی همان علم حضوری محاکمی است و علم حضوری، چون عین معلوم است محاکمی نیست. بنابراین می‌توان گفت که علم نفس مطلقاً حضوری است.

حواس ظاهری و باطنی راه‌هایی‌اند که نفس از طریق آنها در خواب و بیداری از حقایق ملک و ملکوت آگاه می‌گردد. حواس ظاهری برای درک عالم طبیعت است و به فوق این عالم راه ندارد اما در قبال حواس ظاهری حواس باطنی هم هست که نفس با آنها عوالم دیگری را درک می‌کند. در میان حواس ظاهری حس لامسه بیشترین انغمار را در طبیعت دارد و پس از آن دو حس شامه و ذائقه‌اند. اما حس بینایی و بیش از آن حس شنوایی، به عالم تجرد نزدیک‌ترند. و حواس باطنی عبارتند از حس مشترک، خیال، حافظه، واهمه و مفکره.^۱ که برای توضیح هر کدام به کتب مفصل که در علم نفس نوشته شده مراجعه کنید.

باید دانست که نفس طبیعی نگاهدارنده و حفظ کننده است که اجزاء متفرق نشود و متلاشی نگردد، نفس نباتی رویاننده و نمو دهنده است، نفس حیوانی حرکت دهنده به اراده است، نفس ناطقه انسانی مدرک عقلیات است و جامع کمالات ما قبل خود است و در حقیقت یک نفس است که دارای همه این کمالات است و یک تشخص و هویت است که او را در هر مرتبه و مقامی نامی است، و استکمالات او را به سبب مراتبش تشبیه کرده‌اند به حرارتی که در ذغال از آتش مشتعل مجاورش حادث می‌شود سپس آن حرارت به تجمر و تشعل و تنور اشتداد می‌یابد و به مقام تجرد می‌رسد. ولی استعداد فطری او این است که به هر مقامی برسد برای مقام عالیتر آمادگی پیدا می‌نماید و هیچ گاه او را مقام معلومی که در آن حد و مقام وقوف کند نیست.^۲

۱. علامه حسن زاده‌آملی، عیون مسایل النفس و سرخ العیون فی شرح العیون، ص ۱۵.

۲. همو، دروس معرفت نفس، ص ۴۰۸.



اتحاد نفس و بدن

بسیاری از مباحث نفس شناسی که در فلسفه الهی و عرفان مطرح است مبتنی بر مغایرت نفس و بدن جسمانی است. اگر نفس عین بدن یا جزئی از آن باشد بسیاری از اینگونه مباحث قابل طرح نخواهد بود. پس باید قبل از طرح بحث بینیم آیا نفس غیر از بدن است یا نه. البته طبیعیات قدیم نفس را جوهری مغایر با بدن می‌دانند.^۱

اما باید گفت نفس و بدن دو جوهر بیگانه از هم نیستند، بلکه نفس مدبر بدن و بدن مرتبه نازله نفس است. نفس رب بدن است و از این جهت روح نامیده می‌شود و بدن تجسد و تجسم آن و مظهر کمالاتش در عالم شهادت است. آثار بارز بدن همه از اشراقات نفس است. نفس آن مرتبه لطیف انسانی و بدن مرتبه کثیف همان حقیقت است. نفس محیط به بدن است و به این اعتبار می‌توان گفت بدن در نفس است نه نفس در بدن، البته مراد، احاطه است نه ظرفیت آن بر این، یعنی بدن مُحاط و نفس محیط بر آن است. از این رو نفس هیچگاه بدون بدن نیست. اما باید دانست که در هر نشأه‌ای از هستی بدنی متناسب با آن هست و تفاوت این بدن‌ها طولی و از جهت کمال و نقص است.^۲

اساساً نفس و بدن دو چیز جدا نیستند؛ انسان حقیقت واحد و یکپارچه اما دارای مراتب است. انسان از مرتبه نفس تا مرحله بدنش یک موجود متشخص ممتد است و به عبارت دیگر انسان موجود ممتدی است که از مرحله اعلی تا به انزل مراتبش همه یک شخصیت است.^۳

نتیجه‌گیری

آنکه خود را نشناخت چگونه خدایش را می‌شناسد:

ای شده از شناخت خود عاجز	کی شناسی خدای را هرگز
چون تو در علم خود زبون باشی	عارف کردگار چون باشی
آنکه او نفس خویش نشناسد	نفس دیگر کسی چه پرماسد ^۴
و آنکه او دست و پای را داند	او چگونه خدای را داند

خلاصه معرفت نفس گردنه‌ای سهمگین و سنگین است که بسیاری از خاکیان که در دشت وسیع طبیعت، در علوم تجربی و طبیعی تا قدری سیر کرده‌اند همینکه به این گردنه که حس

۱. علامه حسن زاده، گنجینه گوهر روان، ص ۹۵.

۲. همو، عیون مسائل النفس، ص ۲۱۸.

۳. همو، دروس معرفت نفس، درس بیست هفت، ص ۷۳.

۴. پرماسد یعنی لمس کردن، دانستن.

از صعود آن عاجز است رسیدند روی بر تافتند و احیانا بر ارباب معرفت تاختند. و از این گردنه که در حقیقت پلی از طبیعت به ماورای آنست باز ماندند و برخی به عناد و انکار برخاستند، ذالک مبلغهم من العلم (نجم / ۳۱).

منابع

✽ نهج البلاغه

۱. حسن زاده آملی، حسن، دروس معرفت نفس، چاپ نوید اسلام.
۲. _____، عیون مسائل النفس و شرح آن، ترجمه ابراهیم احمدیان و سید مصطفی بابایی، نشر بکاء.
۳. _____، گنجینه گوهر روان، نثر طوبی، چاپ اول.
۴. صدرالمتالهین، مفاتیح الغیب، مؤسسه تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
۵. طباطبایی، محمدحسین، بدایة الحکمة، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ ۱۸.
۶. طوسی، نصیرالدین، شرح اشارات و تنبیهات، چاپ اول، بوستان کتاب.
۷. مجلسی، بحار الانوار، بیروت، ۱۴۰۴ قمری.